

# آهنگر

سال اول شماره ۱۵ سهشنبه ۹ مرداد ماه ۱۳۵۸



## چشماتو واکن ندهندت فریب

هرچه شود قدرت خلق آشکار  
هرچه کند خلق ز حقش دفاع  
سفره میراث قیام بزرگ  
بهر غنائم، همگی در جیب  
صاحب این نقد و عثائم شهید  
با کلک و دوز گرومی غریب  
مانند زره بولسوزور انقلاب  
نیست جو طایع هدف انقلاب  
دوستان بستگی و وحش است  
بخششان نصیب کارخانهدار  
باز همان رنج و ریاضت همان  
کارگر از زحمت و ذلت به رنج  
دم زندار باز زحق و حساب  
سد شده از نوره شور ایشان  
بروزگران اسیر رنج و فصول  
باز "حفاظت" همهجا مستقر  
درهمان پاشند گردن است  
رسم همان رسمو، آئین همان

ش مند  
برده تزیوسر شود بوکنسار  
تنگ شود حلقه این ارتجاع  
پهن شده درهمجا پیش گری  
گشته بهمریره جو گریه ولو  
واقعہ کربلا و سزید  
جمع سفارش شده ناچیب  
تا نشود خانه کارتر خراب  
آب روانست بران آسباب  
هدیمتان تفرقه و وحش است  
کارخانهدار برخر قدرت سوار  
باز همان کج و "حفاظت" همان  
کارخانچی باز به دنبال کج  
باله! کجا؟ کمیته انقلاب  
امروزشان، گواه فردایشان  
برده ارباب جدید و فصول  
باز مستقر همهجا کارگر  
زور وستم حاکم زحمتکش است  
کاخ همان کاخ و فرامین همان

بقیه در صفحه ۲

## آمار در خدمت کارگر و کارفرما

کارگر ریختهگری با دستبویا باند  
بیچی شده، پیش کارفرمایش رفت، از  
بنیاری و کمی حقوق وگرنی زیادنالید  
و نالید و دست آخر گفت:  
حالا اگه منگنه حقوق منو بقدر  
بحور و نمبر زیاد کنین.  
کارفرما که مثل چدن مذاب برافروخته  
شده بود گفت:  
حقوقت روزیادکم؟ خوشم باشه.

تو اصلا "میدونی این حقوقی روهم  
که من بهت میدمراه رضای خداست  
و سزایه سزوسون هم اینجا کار  
انجام میدی؟  
چه حرفیه؟ کی گفته؟  
من مهم، اونم با رقم و عدد و  
حرف حساب، شما بمن بفرمائید  
با در سال چندروز داریم؟  
بقیه در صفحه ۲

## عجیبا غریبا

از: ش مسلم  
دو پیمانہ آبت و یک چمچہ دوع  
جهاندیدہ بسیار گوید دوع

جناب حکومت جلالست مآب  
به باطن کره کوره رشتمای  
بسجندہ پنجه بوکس و چاقی  
نشسته به خلوت پسر عموار  
سگ و کره را مدهسی آشتی!  
تدائم جای، هرچه هستی تویی!  
مرا کک فتادست اندر گتلاہ!  
بکی "تو" برابسم به اجرا نہی  
ز سر، در رباکسی گلاد همه  
بقیه در صفحه ۱۱

## هفته رفتہ

بقلم: بزجہ

سنتہ - معجزہ نام  
دکتر شیخ الاسلام برزادہ، اولین محکوم  
وزیم سابق است که داگاما انقلاب اسلامی  
او را مفسدفی الارض شناخته، ولی بجای  
اعدام به حبس ابد محکوم گردماست.  
مفسر انقلابی آهنگر معتقد است که با  
شنیدن این حکم، بی اختیار به یاد خلع لباس از مفسدین روحانی نما افتاده  
و سخت معتقد است که معجزہ "نام" را هم باید به معجزہ "لباس" اضافه  
بقیه در صفحه ۹

## ای فدای جمله عینکهای تو

از سندیج: کدخدای قویبال

دولتست سادا همیشه مستدام  
تغسل و پست و منصب و عنوان من  
ای بکسر روزه و افطار من  
مثل یک قوزدن من پایدست  
بنده از هر جهت سرمنده را  
گفتی از آندوه ها از غصه ها  
گفتی از اضراب بعضی خودبند  
گفتی و گفتی همه از مشکلات  
ای رئیس دولت بسی اعتبار  
یک مثل از حضرت مسوی زدی  
بقیه در صفحه ۲

## به خادمان استبداد

از: کمالو

شاه سابق از برای حفظ قدرت جمع کرد  
گردخود یک عده خائن، بی وطن، گرامرا  
از برای حفظ استبداد، هر یک سیی دانت  
خدمتی درخورد کند آن فاسق بدخواه را  
تو بدین خوبی به استبداد خدمت میکنی  
از وجود خود چرا محروم کردی شاه را؟

## مترجمہ

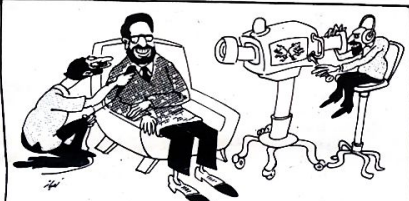
جناب مرشد  
جانم بچہ مرشد  
ایمکنہ تلو بیرون در اخبارش میدم  
تکرار میکنہ "مشکلات اروپہ و کردستان  
با شرکت مسئولان کمیته و متشاہین منطقه  
مورد بررسی قرار گرفت" منظور  
کیه؟  
واللهنا آنجا که من میتونم بگم،  
مسئولان کمیته یعنی لاجستی و متشاہین  
منطقه هم یعنی شیوخ قبیلہ و فقیہ  
دالہا لیکان طرف طاغوت به افتخار  
در یافتن لقب مفتخر شدیموند.  
- مگہ انقلاب برای این نیو که  
"متشاہین" و "رجال و معارف" و  
"متقدمین محلی" و این آل و  
ایزہای ارتجاع و امپریالیسم برای  
همیشه سر به نیست بشند و بجایش  
"مردم" و "تولہای مستضعف"  
منطقه مورد متاثرہ قرار بگیرند؟  
- خاب، میدونی چہ مرشد، از  
قدیم و ندیم گفتند:  
"کور، کور را پیدا میکنہ، آب،  
گودال را"  
- نفهمیدم، بنمشروشن ترو توضیح  
بدی آرشد؟  
- چرا، عرض شود به حضور انور  
بچہ مرشد خودم که انقلاب از دجال  
خارج نمیتونه باشه یا انقلاب اصلہ  
بقیه در صفحه ۲





### بقیه ای فدای جمله...

بهر گفتارت بساوردی گواه  
گفتی ای ملت تو "خبرورسندی"  
تا برای وصل کردن آسدم  
ما اگر سویدیم دیکتا تویم  
بعد هم گفتی که ما آزاده ایم  
ورسخت وختان برهم زتم  
ای حساب مهدی بازارگان  
ایکده درصحت زجایب میبری  
ای فدای وفر و استغنیای تو  
بعد از طرح صنایع دم زدی  
بحث ملی کردن و فارغ شدن  
زانکه ملی کردن ای بازارگان  
واقعا! احوال دل برهم زند  
گوید از اعجاب هر کس بشنود  
یا نباشد وضع حسلی اینچنین  
یا بود این معجزی از انقلاب  
تک مکن از اعجاز حجت بیخودی  
ای رئیس دولت ایران زمین  
بر تو با این وضع حجت آفرین



— حالا خواهش می کنم برای بینندگان ما شرح بدهد که درسی تیر سال ۳۱ چهجوری شهید شدین ؟

### بقیه چشماتو واکن...

لغو قرار داد عمو نام کو؟  
کرده تفنگدار برامان بسج  
دست شما پیش کشاند ورا  
چرا جنگیده آتش بس کشید؟  
زانکه نیفتاده به کارش نکشت  
ستی حکام، نگهبان اوست  
به نقشه، نفاق این ملتاند  
نیست کسی را به رهائی امید  
آپرو چه قسم جیرا می خرد؟  
چاپ شده نمبر کار سی دی یا

مخالف مجلس سوسان  
جای گروهی همه دانش پژوه  
حل شده دولت توی شورآستان  
بسج و آماده گروه فشار  
همچون "چیتا" می پردتوی ریگ  
خواهند تا خلق ببندد دهان  
بی خبر از نقشه "استاد کسار"  
افسر پوتالیی تانگه شنی  
روزی و سوراخ الگ رسز بود  
مدرب و پرونده این ناگهان  
رفت به یک گوشه و مهوور شد  
چیز دوستا بقیاتش وا شد  
حال همان نظم وهمان تیمسار  
باز همان کمیته سی پلیس  
باز همان افسر با دنگ و فنگ  
سخت شده چون همگی جایتان  
معرکه! پست و مقام بلند  
باز به سرنیزه شده اتکا  
نصر من الله و فتح قریب  
"چشماتو واکن ندهندت قریب"

### اندر باب موش

موش های طرفدار "مکی ماوس"  
به موش های طرفدار عبید میگویند  
امل! امل!  
موشها فقط در فیلم های کارتونی  
به گربه ها پیروز میشوند.  
گربه ها همیشه موش ها رو می خورند  
و اسم اینکار را گذاشته اند "نزار عوا"  
غناو!  
سبز مرد گیلائی

### معرفه عو

که در آنصورت با نوده های اصل  
انقلابی سوگوار داره و با انقلاب نیم  
بند و بجه خابوش تکلیف به که در آن  
صورت حتما باید با همان آل و  
ابزارهای رژیم سابق کنار بیاید -  
استثناء هم نداره، میخواد طاقت  
با همه مواد ما عورت، محصول کارشان  
بکجه.

— آهان، حالا داره به چیزهایی  
حالم میبشه مثلا، آنوقت ها تیمسار  
مزمین نماینده نام انتخاب تانگه  
آرامهر "ما در منطقه کرگان و دست  
داشتم و حالا ملاحسنی را در منطقه  
ارومیه و آذربایجان غربی که هیچکس  
حق نداره بهش بگه بالا چشمان  
اوست. همینو میخوای بگی، مگه  
نه امرشد؟

### آمار در خدمت...

— ۳۶۵ روز  
— بگو ۳۶۶ روز، درسته؟ کاری که  
شما طبق قانون کار در روز باید  
انجام بدین ۸ ساعت، درسته؟  
— درسته.  
— ۸ ساعت یعنی یک سوم روز که  
حساب سالانه میشه دقیقا ۱۲۲  
روز درسته؟  
— درسته.  
— ۵۲ سال ما جمعه داریم که  
اگر از این ۱۲۲ روز کسر بشه میشه  
۷۰ روز، درسته؟  
— درسته.  
— پونزده روز هم مرخصی سالانه  
داره که اگر از اون هفتاد روز کم  
کنی میشه ۵۵ روز، درسته؟  
— درسته.  
— اسمال ده روز تعطیل رسمی داری  
که منهای ۵۵ روز میشه میشه هجده  
روز، درسته؟  
— درسته.  
— خدا بدت رو بیا موزه، سرکار  
چند روز برای اون به انگشتن چند  
مذابی که روی دست و پات ریخته  
بود توی بیمارستان خوابیده بودی؟  
— ۲۵ روز.  
— قریب هرچی آدم فهمیده هست،  
اینم از اون ۲۵ روزی فهمیده، حالا  
خودت انصاف بده تو اصلا! اینجا  
کاری انجام میدی که حالا اوسدی  
بخاطرش داری تقاضای اضا حقوق  
میکنی؟  
— حالا با نجابت میکنم  
هیچی نمیکم شاید فوروت و نیتون  
یا قه و دم ساعت هم الم شکرگاه  
میندازن و اعتصاب میکنن که چی؟  
کارفرماها دارن حق ما رو میخورن!  
عین الله!

### صحبت های خودمانی

● همانطور که قول داده بودیم، هفته آینده شماره مخصوص آهنگر برای بزرگداشت انقلاب مشروطیت را در روز ۱۴ مرداد منتشر خواهیم کرد. اما، در رابطه با شماره مخصوص، برای تعدادی از خوانندگان آهنگر این سؤال پیش آمده بود که چرا تعداد صفحات آن ۲۴ صفحه است ولی قیمتش ۵۰ ریال. یعنی صورشان این بود که چون تعداد صفحات دوبرابر شده، قیمت هم باید دو برابر، یعنی ۴۰ ریال، بشود.

این خوانندگان گرامی باید توجه بفرمایند که اولاً "شماره مخصوص، دارای روی جلد سه رنگ خواهد بود، ثانیاً "چون تعداد صفحات آن دو برابر است، دیگر نمیشود آن را به صورت معمول منتشر کرد. ما چاریم وسط صفحات را سنجاق بزنیم و آهنگر را به صورت مجله در بیاوریم. به این ترتیب، ملا میفرماید که هزینه چاپ و صحافی شماره مخصوص، بیش از دو برابر شماره عادیست و بنابراین قیمت آن هم نمیتواند کمتر از ۵۰ ریال باشد.

مورد مهم دیگری که چند خواننده اعتراض ما به آن توجه نکردند، مقایسه قطع و چاپ و کاغذ آهنگر با مجلات و هفته نامه های دیگر، اعم از جدی و شوخی، است. یعنی اگر شماره شماره عادی ما را از وسط تکمیل یک مجله ۲۴ صفحه ای در اختیار خواهید داشت که اندازه اش چندین گونگتر از اندازه مجلات معمول نیست، که ما این مجله فرضی ۲۴ صفحه ای را دو تومان می فروشیم و به همین ترتیب، اگر شماره مخصوص ما را با قطع نصف قطع فعلی، یعنی ۳۰×۲۲ سانت در می آوریم، به جای ۲۴ صفحه ۲۸ صفحه داشت و یکی از ارزان ترین مجلات فارسی می شد. البته آنچه که غالب خوانندگان ما به آن توجه دارند، محتوای آهنگر است و مشکلاتی که در تهیه و چاپ و توزیع آن وجود دارد و این همه باعث میشود که هزینه های ما، بدر معیاری غیر قابل باور، بیش از روزنامه ها و مجلات معمولی باشد. زیرا اکثریت خوانندگان ما با این آگاهی، می دانند که آهنگر بسیار ارزان است.

اما بهترین نکته در مورد قیمت گذاری آهنگر، مقایسه روزنامه ما (صرف نظر از محتوا و روش آن) با یکی از روزنامه های مشابه ما است. این مقایسه نشان میدهد که ما ۵۰٪ (۱۰ ریال) از میزان روزنامه ها همکاران هستیم. این آرزوی ما نیست، معلول توجه ما به خوانندگان کم درآمد آهنگر است، زیرا ما توجه داریم که برای بسیاری از خوانندگان آهنگر، هفته ای ۱۰ ریال اضافه قیمت، اهمیت فراوان دارد. به این دلیل، از ابتدا، آهنگر را به قیمت کمتری خریدیم که همه بتوانند از آن استفاده کنند. اما با اوقیت اینست که اگر در شماره اول تا سوم آهنگر، برای هر ۸ صفحه کمتر از یک ریال پول کاغذ می دادیم (و اکنون مقداریست که برای هر شماره بین ۴ تا ۶ ریال پول کاغذ می دهیم) البته پیدا کردن کاغذ به همین قیمت نیز با مشکل فراوان روبرو است! / نزدیک ۵ ریال هزینه های حروف چینی و فیلم و رنگ و چاپ و صحافی هر شماره آهنگر میشود و به طور متوسط ۳ ریال هزینه تحریر و هزنی ۲ ریال هزینه داری و ارسال داریم. جمع این هزینه ها بین ۱۲ تا ۱۴ ریال برای هر شماره است. حالا اگر توجه بفرمایید که از هر شماره ۶ ریال مخصوص نماینده و روزنامه فروش در شهرستان ها و ۷ ریال در تهران است و بخور معمول ده درصد برگشتی هم طبق مقررات است، مقداریست که آهنگر دارد ضرر می دهد و ادامه این ضرر باعث خواهد شد که حتی اگر قانون مطبوعات جلوی ما را نگیرد، بحران مالی گلکسان را بکند.

در وضع فعلی، آهنگر در مرحله تکلیفی قرار دارد که احتیاطاً "هفتگری شما خوانندگان با وفای آن و ارائه راه حل های معقول می تواند ادامه انتشار آن را ممکن سازد.

بی صبرانه منتظر اظهار نظر شما هستیم.  
● خبر خوشی که برای شما داریم، استقبال از آهنگر در خارج از کشور است. اکنون بیش از یک ماه است که آهنگر در لندن و بریتون عرضه میشود و از ماه آینده در پاریس، ووتون، نیویورک، لوس آنجلس و سایر شهرهای بزرگ آمریکا نیز عرضه خواهد شد.  
● خبر بد این هفته نیز این بود که بدینال جمله به روزنامه فروشان و نمایندگان آهنگر در چند شهر کوچک، هفته گذشته چند دانش آموز و دانشجویان را که در اصفهان به فروش آهنگر کمک میکردند، تعدادی از افراد مسلح به زور محضوب و مجروح کردند و پس از چند تهدید تلفنی و کتبی، دفتر نمایندگی آهنگر در این شهر را به آتش کشیدند. نماینده ما اصفهان خبر داد که این هفته، به جبران عملیات ناشیستیم مذکور، تعداد دانش آموزان و دانشجویان را وظیفه فروش آهنگر در اصفهان افزایش یافته بود و آهنگر با کوشش جوانان مبارز، به دست مردم رسید.

نظر به اینکه تعدادی از خوانندگان آهنگر، ضمن تعریف از نثر زیبایی همکاران ما در زمینه های "حسیب" و "انظار نظری" در گذشته کتاب "شاهزاده های که خز شد" برای روزنامه ای چون آهنگر، مطلبی باب روز و با دست کم انتقادی در بر ندارد، بهتر است از مترجم کتاب خواهش کنیم کتاب دیگری برای آهنگر ترجمه کنند. در این شماره، هم منظور می کنیم، همکار دیگری ضمن خواندن بقیه کتاب، آن را در یک شماره خلاصه کرده و از شما بپندد آهنگر دیگری برایتان ترجمه خواهیم کرد. البته این را هم گفته ایم که ترجمه "شاهزاده" ... قبلاً در مسکو به چاپ رسیده بود ولی در ایران انتشار نیافته بود.



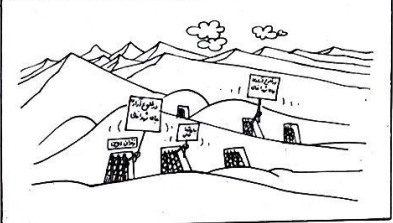
— وانگهی، میخوامم از این هوجی ها که دولت را به بی اعتنائی به مسئله خودمختاری متهم می کنن بپرسم که پس خودمختاری "حجت الاسلام رینگو" و خودمختاری "کمیته" سفارت آمریکا "خودمختاری نیست پس چیه؟ ..."

### بای صحبت استاد ابوالحسن خان و ....

بسم الله الرحمن الرحيم. قبل ازاينکه، عرض بصورتين، وارد بحث امتحان بشم، از جانبها و ابوابي که حضور دارند خواهش مي کنم سي تا ملوات بيشتر هم بفرستين تا چنانچه درس محنتنايم موري براي صلوات فرستادن بشي اويد. "فلا" اداي دين شده باشه که هم روال انقلاب بهم نخورده باشه و هم وسط حرفهاي من نبريده باشين. (سي تا صلوات) بله... عرض ميکنم که بحث اينده به ما همانطور که در اعلامهائي که به درود، بوار چهارگوشه ميچسبند هم عياريت از لوم سگاري در امتداد توحيد يکي از استوارهاي انقلاب ما سگاري است که اگر قدرآ برآنداميم خواهيم به آن عرده شکر مي آترا زير شلالي فرمولهاي اقتصادي مورالستيا کنگو ميستيا ارايد هم، نه تنها اين تنگنا و سگاري را که اکنون در جيل سگاران ايد شده ميتود از دست خواهيم داد بلکه دچار موارض اخلاص مي واکامهاي بسياري خواهيم شد که خوشمعملا خدمتون عرض ميکنم.

### انقلابي ها از چيست مان

حاجي آقاي نوي کوچه ما سر اطاق و مستهل و زمين صاحب کارخانههاي عظيم جامة انقلاب بوسينه شروت شسته رفتهاي دارد خيزن سول و شفتهاي دارد سردهاي سهفتهاي دارد آتشنش دگر و گفتهاي دارد. مرگ برعالم انستتار وقتا رينا عذاب النار بشفتي کاظم، برادر خنجر هر کجا مي گذشت، ازدهش سالها از طريق کوشش او دشت او را به کسوتي دگر چشم افراد هرزه باداکور تنگ برعالم انستتار و فوجور بوش و فابع و خوش اخلاقي است ساهه کوب: "خدای برای است منم مي تود که فالتان است پيش او همچو حسن فاجاي است کوبيد: اذست ظلم تو صد آه کوبيد: الکاتب و حبيب الله



### آخرين درس معلم

ديگه بي خوده، اينجا واپسان مي دايين جيره، براتان بگم اگر کاخا، با خون فاطمه چون ابي جاعه، فاطميه آزادي اسره، اوسفراره ديگه واپسان، فابده نداره حلم تن و تن، مباد دم در رود ميره بيرون، بدون خور

معلم واپساده، خون تو چشاته قدم مي زنه، گره ششاته بهي خورده (لهي) بهي جيره شته لياش تا ميته، فرهاد ميکنه کوشته واکسين، دارم چه ميگم؟ آخرين درس را، بهتان مدم ججهاي خوب، خور ندارين چه گاري کرده، رژيم فانون؟ کف خسايتا، بر شده از خون در و ديوار، همه جا گلگون خون باوهتان (۲) کردن تو شسته آزادي زندانه، براي همسته؟ اي کاشاي بزرگ، چندين طبقه اي استيايي لوکس، ساخت خارجه ايتا حاصل، کار و زمته روز بازو، رنج و دلته ايتارا بريدن، به روز درديدن

آخرين درس معلم

معلم واپساده، خون تو چشاته قدم مي زنه، گره ششاته بهي خورده (لهي) بهي جيره شته لياش تا ميته، فرهاد ميکنه کوشته واکسين، دارم چه ميگم؟ آخرين درس را، بهتان مدم ججهاي خوب، خور ندارين چه گاري کرده، رژيم فانون؟ کف خسايتا، بر شده از خون در و ديوار، همه جا گلگون خون باوهتان (۲) کردن تو شسته آزادي زندانه، براي همسته؟ اي استيايي لوکس، ساخت خارجه ايتا حاصل، کار و زمته روز بازو، رنج و دلته ايتارا بريدن، به روز درديدن

### ۱۴ مرداد ۱۳۵۸، شماره مخصوص آهنگر

### آگهي استخدام

کميته اطلاعات و امنيت کشور (کاراک)

چون ادارات دوم و پنجم و هفتده دروازه کاواک براي سارزه با عنايه سايق اقبال جهاد - فدائي روشنفکر خودفدان - دکرات - موسالست داژنده، عدهاي دوشيزه با بانوجيت کنترل نامههاي اداره پست و تلفنهای متکوک استخدام ميگردد.

شخصات استخدام شوندگان:

- ۱- اعتقاد کامل به انقلاب اسلامي
- ۲- دناشتن سو' پيشينه' مخالفت سا دلشپا.
- ۳- دناشتن سابقه' فکر کردن درباره' مسائل ملکتی.

علاقمندان ميتوانند همسه روزهاز ساعت ۲۲ تا ۲۴ از در عف تلويزيون کاسنگه تا اين توضيح فابع نشده اند مراجعه نمايند اخلان آرا هم نرسيد. و فکر ميکنند در اين حال و هوا شيرام کاسنگه سابقه کار در ساراوک منله دارند و تحت ناثير سو تلويزيوني شيراني به انقلاب اسلامي ايمان آورده اند حق تقدم دارند.

لطفاً براي تکميل مدارک باحجاب قبول ندادنيد کسر کنند تا با چماق اسلامي شريف مياوريد.

کارشند اداره سلاواک عدد یک معلم و جوروباد هنگي دم زیند آزادي با کمال خلوص و دلشروي

حمد لله که شد مجاهد يواک انقلابي نما شد و بسياک ريشه اش را در آرد از دل خاک مي کند دم به دم گريبان چاک: که صديق نبود مرد بجات بر محمد و آل او صلوات

موضوع خویش را کني روشن



### تجربيات بنيادي

از سريم - فارقيس زمان طاغوت

وزارت اطلاعات \_\_\_\_\_ وزارت ارشاد - ملي فطبي \_\_\_\_\_ قلب زاده باقوان غروکسي \_\_\_\_\_ ناموان شرکسي اسوز کردن طبومات \_\_\_\_\_ تحريم کردن طبومات ادسيهاي الکلي \_\_\_\_\_ ادسيهاي شربکي

صفا" به کاتال تلويزيوني به یک کاتال یک فطبي تغليل بسدا کرده و سن ادواچ پائين آمده است. سار جيزها مانند عف و جلو بردن غربه هاي ساعت و غيره.. چندان تعميري نگرده و کماکان به قوت خود مانست. به اميد تيميرات بنيادي بيشتر.

### من آرمي شوم

زمانیکه پير بچه' ششگاني بودم، پدرم هميشه ميگفت "سر، بالاخره تو آدم نميشي وقتي بمدرسه رفته اورنگار همين موضوع را به سرم دادند. همينطور ادامه داشت تا سال قبل که در کارخانه به کارگري پيشهاد کردم براي بيوزري بايد از انتصاب شروع کرد. مدير کارخانه گفت "مرنگه دلش، بالاخره تو آدم نميشي".

اين موضوع بود تا يني از انقلاب که کارخانه "آدمسازي آمد و من خوشحال از اينکه وسله اي براي آدم شدن خودم بسدا کردم. تا اينکه چند روز قبل منجه شد من يکي از محمولات مارکدار کارخانه "آدمسازي که ميش از بست سال زيرتدي يکي از استادان مشهور کارخانه، "آدمسازي" فرو کرده اش خورده و آينده شده، فرودگاه را بسک فطلمسازي امریکايي فرو کرده است. از خودم مابوس شدم و دوامسي نوي برم ردم که وقتي محمول اصلي کارخانه ايست من بدخت چگونگه ميکن است تا چند سخن راني دست دوم از راديو تلويزيون آدم بشوم.



مستفاد

اوپنها که عادت کردن دم با قر بزبن، از تعطيل بودن کار خوفا فاطف سگار بودن کارگزارو مي بينن. اين صورتکه نفع بزرگ اين قصير و طفي بين و نه اگه بين برمدم ميگن. سايد هم بگن، چون دست خودتون رو ستمه ما در خارج که بودم تمام اين مسائل رو تحقيق و عرض حضورتون تجربه کردم. وقتي هم پيشون ميگم ساين بحث کس مرن کم و کور ميش. اين آفابون همين بکمال پيش کجا بودن؟ همون موقع که اين ملت مستضعف تا روزي هشت ساعت خابوتي رو تحمل مي کرد اين آفابون کجا بودن؟ اون موقع که خابوتي هاي رژيم، بر خيا بون رو رو تحت عمل ميگشت، اوسوع کداين مردم بيجا ره روزها توي گراي جيل و چهار درجه عسوق - ميخندت. و شپا ملت جندتوي تاريک اسر خابوتيا و بي برقي بودن اين آفابوتی که حالا دم از حقوق اساسي و مجلس موسان مي زند کجا بودن؟ تا اسال چند مي زند غامو بي دانستيد؟ تجربيا هيچي، اگر اسال شما زير کوزله هاي خنگ عداظرها با خيال راحت جرتي مي زند، اگر اسال شما پول گردشور و چراغ زيبوري و چراغ فوه نمدسين و با خيال آوده ده تا چراغ روشن ميکنيد، اگر اسال شما شپا ياي تلويزيون جمع مي شويد و چشم به برنامه هاي آن مي دوريد، همه و همه را از برکت همين چهار ميليون سگار دارين. چرا؟ عرض ميکنم، اگر روزي روزگاري همين کارخانه هاي که انقدر سنگ تعطيل بودن را به سبه ميگريد، بگارفتند و عرض کنم که کارگرا به سر کارهاشان برگردند، شادان ميگيد بازاين روزهاي پر برکت بعد از انقلاب تکرار ميشه؟

آقاي کارگري که متخصن شمسو و رنگ بار مي سازي! گوش به حرف اينها که ميان داهم زير گوش شما ني ميزن و اراد ميگيرن، ندبين اينها سخوان! با سوازش سوزارت کنين. اينها دور مدم هم همين بر نامه هاو دانستن، هر جي هم گروه گروه آدم مغرمتين سرافشون که ساين ما هم بحث کم زير بار نميرن، يعني جيزي ندارين بگن، جوا سهارو خودتون بهتر از ما مديون... حالا اين شما اين مسئله سگاري دم اقتصاد توحيد و اهم جرمهاي آفابون شو خو وانيم شاد و وله ديني که براي ما غوتو دم انقلاب بگردن داريد. نه حکومت جابزه و نه سکون.

والسلام عليكم ورحمت الله وبرکاته، تکبير - الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر.



### شاهزاده‌ای که خورشید ☀ و خاتم

بعد از اینکه داروغه ملا نصرالدین را بزندان افتاد به فکر افتاد که او را به گناه بزرگی متهم کند و به دست جلاد سارند تا برای همیشه از بین آورده شود. اما ملا نصرالدین هم به این نقشه ی برد. بخصوص وقتی می‌پرد که داروغه همین حقیقی او را نی نداند غایبش آموده شد. داروغه بزندان نزد او رفت تا شکایت کند اما ملا در فرصتی مناسب، چنین نشان داد که با علم غیب از رابطه با دروغه بازید صرف داشت و چنین نیت بود که او اطلاع دارد و داروغه که نمی دانست ملا این موقع را به چشم خود دیده و آن را به حنک قدرت و علم غیب او گذاشت و با او از در تریز آمد. ملا هم ظاهرآ با داروغه هیچان همکاری بست و از زندان خلاص شد و حتی به سمت رئیس فالگیران خورشید افتاد. یاد کرد: ملا در فرصتی دیگر که پیش آمد، به کمک درد یک چشم، اسمش را در نقشه‌ای دیگر پنهان کرد و سپس به حکم خان راه و اسطرلاب انداخته جای اسبها را اعلام کرد. "موران خان رفتند و اسبها آوردند و دهوار تنگ ملا جانمور" خود را گرفت.

ملا در زندگی چشم به کمک پولیسای که گیر آورده بودند، هدایای بسیاری برای خورشید خریدند و نشانه آنها را تا صبح در عرقچینهای بجهای شهر گذاشتند و با تارخاران را بدین ترتیب با جبهما و با شیر خورده‌اشی دادند و نایت کردند که او میران و پارسا و زنده جانمور است. توصیف نادیده ها و بزبکی و ایمانی که دوباره در دل آنها به وجود آمده بود، غیر ممکن است.

عصر همان روز، ملا در زندگی چشم در جستجوی دریاچه کوهستانی به راه افتادند تا به آراگاه و کوهستان آن رسیدند. نگهبان آراگاه قسمه "مجزوه خورشید بازگشت" را برای ملا خواندند و وقت با طرف دیگر، قلمه کل هم این بار گرفته بود! این هم ظاهرآ "مجزوه" ای بود که با موفق به کشف آن شد. سپس مرد این بار قلمه خوبی با سرعت گزیرد و وقت خود در نزد ملا کشف باور کند که با تارخاران اورا بخشید و از درد یک چشم از تارخاران خلاصه در پوست خود نمی کشید و صادقانه پای آراگاه می‌گفتست و از بارگاه ملا با پیرومندگان آراگاه به درد دل بستند، و پیر مرد برایش تعریف کرد که روزگاری در دهکده‌ای مابصر یک دریاچه کوهستانی بوده اما ناگهان سر کله بر حسیبی به نام آفاک در آن رانده میشدند و با خدمه صاحب مرد دیکه در دریاچه آن کشته است، این مرد دیکه در مقابل آب دریاچه کشف بود و واقع بعد از آن نقلی داشت، مول کزانی از آنها می‌گفت به هر حال سال، آن سها را افزایش می‌داد به طوری که دیگر دهقانان قادر به پرداخت پول نبودند و در خطر گرسنگی و از دست دادن زمینهای خود قرار گرفتند. ملا دانست که کشته‌ده خود را پیدا کرده است. نشانی دهکده را که چارک نام داشت از پیر مرد گرفت و با اشتیاق بسیار، همراه درد یک چشم که دیگر وجدانی سوده شده بود، به راه افتاد و بعد از مدتی، دهکده کوهستانی را پیدا کردند و قرار گذاشتند یک تنگ وارد ده بشوند. ملا پیش از آنکه ده برسد، نقشه‌ای برای به دام انداختن آفاک یک ظالم کشیده بود.

همان روز، آفاک یک ظالم بسیار جدید ده را تعیین کرده بود، اما این بار به طرفی دیگر، گفته بودیا چهار هزار تنگ پول و با مروسای با دختر زیبا و کم سن و صالحی تمام زلفیه که دختر محمد علی ریختن سفید مستورم ده چارک بود. چهار هزار تنگ پولی بود که تمام اهالی ده دینی آن را به خواب هم ندیده بودند. بنا بر این معلوم می‌شد که آفاک خیال دارد زلفیه را به چنگ آورد و چون پیدا بود، علمای در ده مجال بود پیدا بود، محمد علی مجبور می‌شد به خانه سفر نجات خود و هنوز بلائی هایش، دختر خود را به آفاک دهد. زلفیه نامرد جوانی هم داشت به نام محمد که شجاع و جسور بود و زلفیه را دیوانه وار دوست

چند فات کردن این راز ممکن است عافیت و شمی داشته باشد. اما سه شرطی که آفاک سوگند بخورد که آن را به هیچکس نکوید، بعد از یک هفته دیگر راز را برایش فاش خواهد کرد:

از این طرف بشنوید که درد یک چشم در جستجوی چهارهارنگه خورشید بر کتیبوه نظرش رسد که هیچ کجا بهتر از خانه صراف و جواهرات باشد آورده او نیست. در غایت صراف وارد خانه او شد و با زحمت جواهرات را پیدا کرد اما وقتی می‌خواست بیرون بماند، سر صدای شند و احبارا به صندوق پناه برد. سر و صدا از دروغه کامل یک بود که او هم در غیاب صراف به این خانه آمده بود، اما برای دردی عتیق و آرزویی بود، مهر زیبای صراف مزبان بود. داروغه لباسهای مجلل و شمشیر جواهرش را در دراز برد و متقول عقباتی با آرزویی بی‌بود که در بلند شد، این بار صراف بود و آرزویی بی، داروغه را داخل صندوق کرد که کمال درد در آن پنهان شده بود. صراف وارد شد و از وجود قنای زربفت و شمشیری به وجود کوشی در ذاتی برد. درد در یک لحظه دل به دریا زد، از صندوق بیرون پرید، چنین نشان داد که او فاسق آرزویی است بود و بعد لباسهای آروغ را برداشت و با سرعت فرار کرد و دست به پشت سرش با شتاب بیرون جست و بی آنکه قیامه خود را نشان دهد از خانه بیرون گرفت.

درد یک چشم با جواهرات و لباسهای داروغه، راه ده چارک را پیش گرفت و بعد از چند روز خود راه ملا را ساند. جواهرات را گرفت و آنها را پای یک درخت صراف دریاچه محمد علی پدر زلفیه پنهان کرد. آن روز، روزگار در ناع بود و محمد علی پای درختها رامبل می‌زد. و ضمن این کار بود که پیش به سینه جواهرات خود، آن را در دراز و باز کرد و در یک مورد از فطرت نجیب و حیرت بخش زربفت بود. اهالی ده این واقعه را به یک معجزه و طرف با تارخاران تعبیر کردند و جواهرات، جواهرات را به حای پول و زلفیه، از زربند داشتند و آفاک هم اجازه داد که فلاب را به جانب سینه‌های آنها پول کند، اما گفت که برای آتباری بعدی حتما زلفیه را خواهد خواست. محمد علی از این موضوع بسیار نغمین شد، اما صراف، یعنی ملا او معافانه اهرمانی کرد که چاره این کار آن است که زلفیه و محمد را فوراً "به ازاد هم در دراز، ملا سپس به سراغ درد یک چشم که جای خفی شده بود آمد و نقشه اصلی خود را برای تصرف دریاچه با او در میان گذاشت و گفت که برای انجام این نقشه او باید وقتا "تبدیل به خر شود! شب هنگام آفاک به کلمه ملا آمدن او را بدید که در یک مشغول جوشاندن ماهی عجیب است و او را نامفهوم همه می‌خواند. ملا گفت که مشغول تهیه ماهی ححر است، و بعد از خود را تعریف کرد که این خر، حقیقت یک شاهزاده است نه خر! پسر خدیو مصر است که به نیروی امریتمی جادوگران، تبدیل به خر شده، و برای

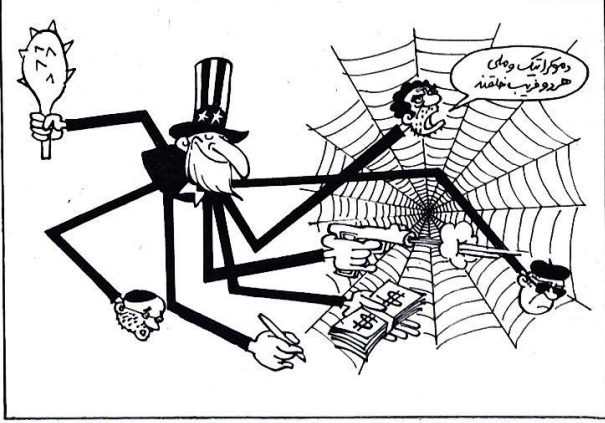
خود برادرزاده بخومین که در این ده و در باغ او انواع گیاهان مرزوبند است می‌شود و اگر مایل باشد او باغ و خانه و دریاچه خود را به ملا می‌بخشد و خودش رنج سازدن شاهزاده را به مصر قبول می‌کند.

ملا بعد از مدتی اسرار بالاخره فاش کرد. فرستادند دنبال فاهی که با دقت و دست خود آمد. دریاچه و باغ خانه را آفاک به ملا بخشید و قول آن خرا گرفت. به این نسبت که او را به مصر برد و در برابر سر تبدیل او به شاهزاده، منصب وزارت را بگیرد. فردای آن روز آفاک، شاه کوزه مجبور لباسهای کفش جواهرات، خودش بدون چشم گرفت و راه افتاد. ملا توصیای می‌که به او کرد که از خورشید پیش صراف مشهور شیر بود و پولش را تبدیل به دینار غری می‌کند.

پس از رفتن آفاک، ملا توسط همان صراف در باچا راه مطوری اشراف می‌دهد، راهی ده بخشد، و خانه و باغ آفاک را هم زلفیه و محمد که با هم ازدواج کرده بودند داد. بزرگمرد می‌توانستند از او به نحو لازم دست تشرکت کند و نپندمیدند خورشید و حیرت دیگری غیر از آنچه ظاهر است وارد.

از این سو، آفاک، افراغ خود دست به خود ستور داد و صراف را گرفت. پولهای ملای خود را تبدیل به دینار غری کرد و بعد به قصر افتاد جواهراتش را هم به او فرستاد. صراف وقتی جواهرات را دید، نگاه کرد، دانست که این همان جواهرات بردی، به یقه شدند و عسرها آمدند. ملا نزد پسران خود، دو نزدیک چند خرگه استفاده کرد موفر آن که گزاری استفاده بود یاد خود بردند. صراف می‌خواست آفاک بدی که در عسری می‌خواهد جواهرات او زور بگیرد، و صراف گفت که اینها جواهرات سرشته آفاک، اما لایحه آفاک را که مرتباً برت و بلا های در مورد خرگه گرفتند محترمتاً نوشتند اما صراف می‌گفت که آفاک برای دفاع از خود تعریف کرد که این جواهرات را یکی از معشایان پیش پیر مردی برده و پول نقد نداشته است و بجز آن سها به او داده آن ها را از پیر مردست پس خود پیدا کرده است. داروغه رسید تو که دریاچه‌ای چنین پیدا کردی برای چه آن را رها کرده و عامر مردم شده؟ آفاک یک گفت که دریاچه باغ و خانه را با یک شاهزاده که تبدیل به خر شده عوض کرده بود مصر می‌روم که شاهزاده خر شده را تبدیل به آدم کند و وزیر بشود! داروغه از فطرت خورشید زود دست چاق و محکمی دینار سرگویی زود دست و بعد از آن به علمای دولت جواهرات می‌خواست دستور دهد جواهرات به صراف برگردانند خود که ملا نصرالدین ارسط جمعیت داد خواهی کرد. داروغه کا هورا معاون فالگیری شاست پرسید چه می‌گوئی فالگیری، و ملا گفت که این جواهرات پیش از آنکه متعلق به زن زیبای صراف باشد، از آن بوه زنی بوده که الان حاضر است. داروغه از ادلیل خواست. ملا گفت من فالگیری و شما بخوبی می‌دانید که هر چه گفته ام حقیقت دارد. حالا هم می‌توانم مشاطری را تعریف کنم، منظره یک مستندوز را که نفر در آن محبوسند، یکشان شخص محترم و عالقدری است که نه شمشیر دارد وقتا... داروغه دانست که اگر این فالگیری کلمه دیگر بود آبروی خواهد رفت و دچار تنگ جلاذ خان خواهد شد، این بود که فوراً "حکم کرد جواهرات را به بیوه زن دادند."

ملا بعد از پایان این ما بورست، خوشحال و مشتاق به جانب محمد شیر خود برگشت و فقط یک روز در بازگشت هعشرش کلجان به ارجاسی را به قبل از اینکه دست به کار سفارشات کلجان، بخصوص تعمیر دیوار شود، کلجان خود تمهر همه چیزها سوار بر گاری وارد شد و شوهر را سرزنش بسیار کرد که در عرص سناه توانسته یک کار ساده را انجام دهد.





قبل از سوم الله سلام علیک، کلمه دوستی که با اسام نام از مسالواتی دارند و با برپا شدن شعر و مطلب میفرستند توجه بفرمایند که ...

۱- خوبان گل فقط به آندسته از نامه‌های داده می‌شود که سؤال، انتقاد و یا پیشنهاد عام‌المنفعه را با ما در میان گذاشته باشد.

۲- پیام‌های تلگرافی مربوط به آن دسته از دوستانی است که شعر و مطلبشان از نظر شعری و یا تکنیکی نبوده و صرفاً باشد، مضمونی را که در نوشته خود مطرح کرده، گفته شده باشد و یا نوشته‌شان را به سبک و روش روزنامه ما هم‌هنگی نداشته باشند.

۳- دوستانی که شعر و مطلب و یا طرح و کار یک‌طور است خود را در این سبک نمی‌بینند باید بدانند که ما در نامه‌ها، تان هنر بدست ما نرسیده و یا نوشتجات قابل چاپ است و به موقع خود چاپ خواهد شد.

کند و بفرستند. محض میان بر کردن راه عرض شد - باسلامی گرم و صمیمانه. تهران - آقای - غفاری، آقای حبیب ...

کند و بفرستند. محض میان بر کردن راه عرض شد - باسلامی گرم و صمیمانه. تهران - آقای - غفاری، آقای حبیب ...

### اطلاعیه

به اطلاع کلیه هموطنان عزیز که ما بایست در محاسبات دولتی و یک با منافقین (خصوصاً منافقین مجاهد و فدائی) از منطبق انقلابی استفاده نمایند ...

«شکر نفاق و ارعاب» با مدیریت کارآمده ترین متخصص مبارزه با منافقین که دوره‌های ۲۵ ساله مبارزه و طریقه کاربرد «منطق انقلابی» را در بهترین کشورهای دنیا چون فرانسه و آمریکا گذرانده اند، آماده است کارآمده ترین و مجرب ترین ارثه - کنگدان «منطق انقلابی» مجرب به آخرین و پیشرفته ترین وسایل را «مانا» در و اسرع وقت در اختیار بگذارند.

ضمناً این بحث برای هر نوع بحث (مانند بحث با کارگران بیگزار منافق، با روزنامه‌های منافق، با سازمانهای منافق و ... ) از شیوه‌ها و وسایل خاص این بحث استفاده می‌کند. سفارشی تلفنی نیز پذیرفته می‌شود. تهران - جام جنگ شکر نفاق و ارعاب هیئت رزاده و شکر»

یک پیشنهاد برای فراندوم تا بعد باره قانون اساسی و سایر فراندوم‌های ریز و درشت آینده:

چون شناسنامه هر ایرانی که حسب رای هم داشته باشد دو ورق بیشتر ندارد و در رژیم طاغوتی مهرهای از قبیل مهر انتخابات - مهر حزب - مهر رساختی - مهر حزب پان ایرانیست و «حیره» قند و شکر - و در رژیم طاغوتی مهر رای فراندوم جمهوری اسلامی و تا بعد قانون اساسی و فراندوم‌های دیگر خورده و خواهد خورد. بهتر آن است که به هر ایرانی یک دفتر ۱۰۰ برگ سفید بدهند برای انتخابات با مست مهر می‌خواهد روش بخورد و با مست کشف شدن شناسنامه شود چون شناسنامه باید جای از ادو اجبای متعدد اسلامی (از ادواج دائم و منقطع و غیره) داشته باشد چون مسلم است زنها که توهر ندارند که خرچشان را بدهد و در ادارات دولتی برای آنها جا نیست، متناً باید چنین وسیله‌ای برای ادواج‌های پیاپی داشته باشند.

از اسفهان: آفتاب میم

زیور نظر شورای نویسندگان هفته‌نامه سیاسی - طنز تهران - صندوق پستی ۲۲۴۵

احتمالاً روزهای هفتم و هشتم منتشر می‌شود (البته پیش از تصویب قانون مطبوعات)



### فریاد خشم ملت بیدار

شب قرض یک طرف، بین بیکار بکطرف یک سو قرض دیپلمه، منظر بیکار صدها نفر لیسانسه بیکار یک طرف «طومارزاده» یک طرف و «ملت بزگی» یک طرف در دفتر کار و «چاره» «طومار» یک طرف سویی به دین جمع نوسنگدان ما شوی جا گروه ضربت «حزب چپ ایران» یک طرف «مطلب نوبس» پاک و فداکار یک طرف یک سمت خودنمایی عضو «کمیتها» قیس افادهای «زادار» یک طرف در یک طرف ترقی اجناس بی حساب کرده است رخنه در طرفی ضد انقلاب گرت است و میشن گفته بیدار یک طرف یک سو «سرخن زمو سام» آنگار خوش باوران سبدین آمار یک طرف آنگس که شد «فدائی» آمال انقلاب بینی که بازگشته گرفتار یک طرف در راه انقلاب «همه چیز» باخته در یک طرف، رقیب رساگر یک طرف «فراریان» خوش باوران سبدین آمار یک طرف اما هنوز «فیل» هوادار یک طرف در گریزدار مسرکه با عزم آهنین فریاد خشم ملت بیدار یک طرف امیرالشمعه!



اگر مورد تصویب واقع شود آثارش را در روزنامه خواهد دید. قربانت تهران - آقای حسن - غ - ج از لطف نیکوکاران و شوری نوسنگدان آنگر متقابلاً به شما سلام می‌رسانند.

«خدمت نیکوکاران» شوری نوسنگدان پنجاه گران که در این چندساله به نوبت ما را چاپ‌دهان خواهد رسید. متناً به ترتیب نوبت و با نظر گرفتن ریزه درستی، آنچه در حال حاضر اولویت و حق تقدم دارد و به عبارت دیگر دشمن رویا بر آستانه و برهمنان جنگ و آمریکا و عوامل داخلی و خارجی است که قبل از هر چیزی باید حساب او را سوره کرد و اگر غیر از آن عمل تمام آدمیان را گول زده‌ایم و موافق آمال آرزوی او عمل کرده‌ایم. یعنی منحرف شدن از مبارزه با دشمن شماره یک و برداختن با دشمن درجه دوم و سوم و غیره - حومه داشته باشید، هنوز فرصت زیادی برای شناختن هم‌بگرداریم. بپرواز باشید.

تهران - آقای مکانیک خیابان ری، منظور از آن کارکنان آن بود که بشا ادامه وضع فعلی کم‌کم باز میگردیم با عمر گاو و گاو آهن - بدخواهان ما نمی‌بندند. شما که می‌فهمید - کامیاب باشید.

تهران - آقای لالت، موضوعی که به نظر می‌رسد، موقوف باشد.

تهران - آقای نیکو، تا میزان بود! تهران - عمل - شوشن نوباد، حرفی نداشت!

تهران - م - مارشال، شاه را - بگذارید در زیاده‌اندازی تاریخ برای خودش بچرد - در حرف تازه بزنید. یابل - آقای اله، شما هم همین. برازجان - آقای حبیب اله - ج - نیم بند بود!

تهران - جوانان وطن، با منی بود ولی مثل آقای کتیمار رحمی زیاد حرف زده بودید!

تهران - بچه‌دهانی، خوب بود ولی درهم و برهم بود - حرکت از تو! آخرین خبر

در آخرین لحظه‌ای که با سگسوی پستخانه قلم را زمین گذاشته و مشغول خارج شدن از در بود یکپو متوجه شد که اسم کلی از مارچین پستخانه - مخصوص دوستانی که طرح و کار یک‌توره برای آنگر فرستاده‌اند. از نام آنگر، وقتی رفتن طبلش را گرفتیم و قلمش را تکلیف این‌ها را ملوک، کی سری از روی فرستدگی یاشین انداخت و گفت. ایستلا دهعه! دیگه!

بیم‌های تلگرافی تهران - آقای لالت، موضوعی که به نظر می‌رسد، موقوف باشد.

تهران - آقای نیکو، تا میزان بود! تهران - عمل - شوشن نوباد، حرفی نداشت!

تهران - م - مارشال، شاه را - بگذارید در زیاده‌اندازی تاریخ برای خودش بچرد - در حرف تازه بزنید. یابل - آقای اله، شما هم همین. برازجان - آقای حبیب اله - ج - نیم بند بود!

تهران - جوانان وطن، با منی بود ولی مثل آقای کتیمار رحمی زیاد حرف زده بودید!

تهران - بچه‌دهانی، خوب بود ولی درهم و برهم بود - حرکت از تو! آخرین خبر

در آخرین لحظه‌ای که با سگسوی پستخانه قلم را زمین گذاشته و مشغول خارج شدن از در بود یکپو متوجه شد که اسم کلی از مارچین پستخانه - مخصوص دوستانی که طرح و کار یک‌توره برای آنگر فرستاده‌اند. از نام آنگر، وقتی رفتن طبلش را گرفتیم و قلمش را تکلیف این‌ها را ملوک، کی سری از روی فرستدگی یاشین انداخت و گفت. ایستلا دهعه! دیگه!

کند و بفرستند. محض میان بر کردن راه عرض شد - باسلامی گرم و صمیمانه. تهران - آقای - غفاری، آقای حبیب ...

کند و بفرستند. محض میان بر کردن راه عرض شد - باسلامی گرم و صمیمانه. تهران - آقای - غفاری، آقای حبیب ...

کند و بفرستند. محض میان بر کردن راه عرض شد - باسلامی گرم و صمیمانه. تهران - آقای - غفاری، آقای حبیب ...

کند و بفرستند. محض میان بر کردن راه عرض شد - باسلامی گرم و صمیمانه. تهران - آقای - غفاری، آقای حبیب ...

کند و بفرستند. محض میان بر کردن راه عرض شد - باسلامی گرم و صمیمانه. تهران - آقای - غفاری، آقای حبیب ...

کند و بفرستند. محض میان بر کردن راه عرض شد - باسلامی گرم و صمیمانه. تهران - آقای - غفاری، آقای حبیب ...

کند و بفرستند. محض میان بر کردن راه عرض شد - باسلامی گرم و صمیمانه. تهران - آقای - غفاری، آقای حبیب ...

کند و بفرستند. محض میان بر کردن راه عرض شد - باسلامی گرم و صمیمانه. تهران - آقای - غفاری، آقای حبیب ...

# زیر پای وطن

ترکی (آذری) **وطن بولوندا** مظفر

گلون سو جامبه ده قویماق چماق رسمین  
 گلون باب ایله میاق، افترا دئمساق رسمین  
 گلون قویماق کنار ا اختلاقی، تفرقه نسی  
 وطنده ایلیماق ایجاد، " انصاف " رسمین

گلون وئیراق ال الیه صدقیله، صداقت ایله  
 وطن بولوندا " هامسی بول گنداق رفاقت ایله  
 " آزوم "، " عیب " دشمه بیرهله دورماق اوز - آوزه  
 و وراق، بیخاق، دوگوشاق جهل ایله جهالت ایله

بوئلکه ده توکوله ن " قاسلاری آلاق نظیره  
 گلون بو نهفتسی " و عدله " چاندیراق نهره  
 مباد غاصیل اولوب دشمنه وئیرک نهره صفت  
 دوباره ملتین آزادیقین سلاق خطیره

قیجیر دیب " آغ حسره " دینلرین قارادین  
 بوگون بیزی آپیریب ایسته بیز یسارا، دشمن  
 بیزیم " نفاقه " تکلیف کوزلرین، کمینده دوروب  
 بیلیر که غریبه سینی اندیره، ها را دشمن

گلون بو دشمنه قارشسی وئیراق هامی ال الیه  
 بودوره ده قورویاق انقلابی وحدت ایله  
 گرکدور اولماسین اصلا نفاق، کینه، کدر  
 آیر ماسین بیزی دشمن مرام و مدهسب لیه

گلون سبلاق، سبلیماق بوسوتون " مرض " لردن  
 کدرلی قلبیمیزی بساک لباق " غرض " لردن  
 ارادت ایله نایب " جوهر حقیقی " بیز  
 کمال عزمیله اوز دوننده راق " عرض " لردن

گلون تحصیل ائدهک انتقادی، مطمحسی  
 شعار ائدهک بوتون ایشلرده شوروی، شورستی  
 گلون اجازه وئیرک سوله سن هامی نظیرین  
 آزادیق ایله جنان ایلیماق بوملکتسی

گلون آزاد یا شیباق، بیر آزاد وطن بیلر اباداق  
 اما نلی جامبه صدق و صفاقلین بیلر اباداق  
 قارا فیکیر کولوسنی ذهنن چنقاردیب، آتیب  
 صفالی، گل للی، چیچکسی یا شیل چمن بیلر اباداق

" مظفر " نه قدر بولیمس دشمم آزدور  
 اووه گده یا زمالسی چوخ قسدرت قلم آزدور  
 بو قدر دعوت ائدیر بیز لیکه بوکسون بیز یائل  
 تا سفیم بوکده بودعوتنه کرم آزدور

موردی - سورانی **شهری زهرنگری** عمر فاروقی

کاکا ناسنگر بیله بوت بیزیم  
 شیران وئیراق له قفس شیرایانه  
 تازیم زانوسه، به م حوقه وئیله  
 همردو کبان خریک نابودی کورن  
 کورده واربه مه زری هه ردوگسان  
 شیران وئیراق وئگ زهرنگه ران  
 نهم لایان کورده وئولایان عهردم  
 موساد له کمال میت، ساواک وسیا  
 به شی له سوربه و به شی له سوران  
 همروی له تله تی حدیقیمه  
 شیران زانین نهم قیلله کورنه  
 نیمه ده زانین نهمی یک کورین  
 نهرته به داس و چوکوش و به بیل  
 هیومان زوره به چمن هه زار  
 هعباتی کوردان خوبناوی وسوره  
 پشینی وان هعبات فلا و کربکار  
 هرکوزه بونی بوسره مایه دار

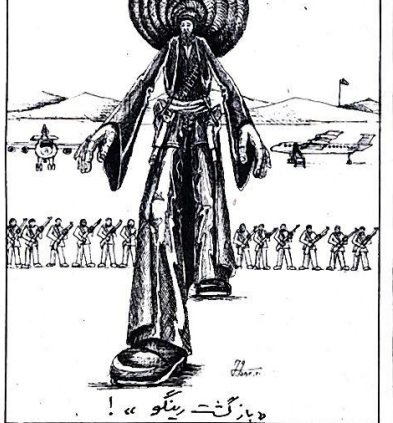
سر بی کلاه

در زیر فشار استخوان ترکاندم  
 تا کاج نشین ز کاج بیرون راندم  
 از راه رسیده‌ها نشسته‌ام کاج  
 یا مار دگر ز کاج بیرون ماندم

مکالمه تلفنی

آ تا من خانم ترکی کارندهستم -  
 از قول من بنویسید که قرمباغی چه شد  
 و در کدام باغی مشغول استراحت است  
 و بالاخره چرا حرفی از قرمباغی نیست  
 و نکند بر ایروزمیاید؟ زردو شده‌باشند؟

آهنگر - شاید هم برای روز "آبادا"!



گیلکی - گالسی **دامون** ساهکل - مم ولی

بنددار، بندداره،  
 اگر هم ریشه اونی،  
 یا خاص کوه نوکالی، به گل دیون،  
 یا اگر با اون سی،  
 چیر و سیم پایه جی، رها بیون  
 بنددار، بندداره،  
 اگر هم خاله اونی،  
 سر جیره بو،  
 ترش و شیرین بار بیاره،  
 یا آهولک اون بیون، سیا ساینه بنداره  
 بنددار، خوسامان، ازانامی دار بیون  
 هندرم، بندداره، به ننه  
 بهره، خواسه بو، کسان ره،  
 بنددار، اندی بهره رسانه

بنددار، و بنددار، و بنددار،  
 چن ته داره،  
 اگر هم ریشه اوشانی،  
 هر جایی به گل دیون،  
 یا اگر، هرته، خاله شکر بار بیاریان،  
 ازا، همه تا می دار بیون،  
 هندرم، چنده دار - ن، چن نشن،  
 بهره خواسه بو کسان ره،  
 چنده دار، اندی بهره رسانن

بنددار، به روزان، به نفر  
 خودته بهره واسر،

چن تداره کردا کرده، چیرجی تمینه،  
 بهره خواسه بو کسانه،  
 راه، بلته وایینه،  
 اوخت د، چنده دار  
 چنده دار تیه، به ننه،  
 باغی که من همه،  
 او تدار - بارانه  
 به درون نوک بیچین،  
 یا اون ساینه دیمن،  
 به فچام بنیشن

چن ته دار و چن تدار و چن تدار،  
 دامون،  
 دامونی که د تنونه به نفر  
 خودته بهره واسر  
 چیره جی او نه دوره تمینه،  
 بهره خواسه بو، کسان ره،  
 راه بلته وایینه  
 دامونی که د چیر منه اونه،  
 ترش و شیرین بارانه،  
 خشک ره گلکان رچق بیمه،  
 یا اون ولگه ساینه،  
 عرق بوشه، جانان جی، واهینه  
 دامونی که د، د چیر منه اونه  
 دارانه رهایی هکیره،  
 جان پناهی واگره  
 دامونی که د چیر منه اونه،  
 جان پناهی واگره.

گیلکی - رشت **گیله مرد!** علی اکبر مرادیان

باز، هوجنگه، هوداره مدله، هونتش  
 هو کله کوره، هوبهیه، هو کلاش،  
 نالش و گیل درون،  
 کالاش و نات میان

ای بنارم تیرا کوه دلفک،  
 ورف واران تی سر،  
 بر غروره تی چوبان،  
 بر سلنده تی نیگاه،  
 گیله مردانه دینم،  
 فوروجه، کورنه، شوندا چه گووار،  
 دترانه ی خوکان و شاله چه جبار.

هه روزان  
 باقلا باغه مترسه، کله خوک،  
 چنگیزه واشه مانه، باغ گورن،  
 یا مانه، کاروان واسیه دیوم،  
 فورستی، ای تا دم گیلانه،  
 ای گولی، خروس بخواند  
 اسکینی

دو گولنی، قوروقه بلندن، وایو،  
 سگولنی، باره‌دازه صدا، مردم گوش  
 جنگلی آوو، آوو، آوو،  
 بو کوش، بوکوش،  
 پیمین کلاچ، فصول شتال،  
 دوتا پاداشید، دوتا قرغی، آ کودید  
 ... فرار ...

بمانسته راهی،  
 ... سرده پلا ... شوره کولی ...

ای بنارم تیرا نالش، کالاش،  
 تی کله - کوره، همیشگ روشن  
 دشمنه ور، نوگوری تی کمار، خم صلا  
 تی کلاشه، یکی از آن پس، چاکونه کیلانه  
 چاکونه ایرانیه،  
 ای بنارم، ترا من، ای کله مرد،  
 محمد بشری

خشکی سال!

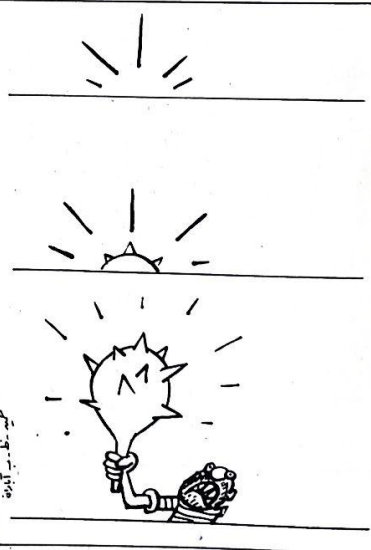
آتشه زواله به،  
 ایبار تیریمه کلاچ،  
 خشکجه دارانه پستی،  
 کوره پیر زنده، رو به خشک سل،  
 باریکه رانی،  
 چه جنگل تا سفیدرو کناره،  
 عین سر فوکوتنه مار،  
 گفته خالی، بیچ وای بیچ،  
 زلزله، تی دهن خواندن چه، دنگنه

چاربدار،  
 تالشی کلایه، انگشته مره،  
 بره تا خوسیره تن،  
 خوبیشانی عرفه، باگونه،  
 سیا اسبه، کی بجه باره جیری فرنه  
 زرنه، فورانه

بی ابره آسمانه فاندیره،  
 بی صحب، آتش واره!  
 دارانه ولگه بود و خنیدی به خال  
 خشکی چه امساله سال  
 بجاران و اسپرید  
 وارته ناچه به کبل،  
 اووزان نامم جی ره،  
 کنرا گینه بری،  
 منقله، نقل زتن،  
 قران جلده آب کنشن،  
 هیمنه وارن تاووه،  
 - هندم هوندنه کی امشب تا خیر،  
 ( خشک رود ) ه آسمان،  
 چه ولم رودخانه آب آوردنه  
 - ایلجار، بوکونید،  
 اگر وارن تاووه،  
 خون واسی امشب پایه لش بهره

تصه بر ای بچه‌های چماق دوست

به چماق دارم قل قلبه  
 سخدار و تشنگ کل گلیه  
 به هر کی بزنی هوا سره  
 تنی دوستی تا کما می ره  
 من این چماقو نداشتم  
 منافع و خوب شناختم  
 عمو طومار به من عیدی داد  
 یک چماق قل قلبی داد  
 خرم آباد لرستان - تبریکه



نابلوهای کوچک بدون تاب

اندک باد بکشدور
بختگور کسی است که وقتی چوپای، منتهی به
مردم خیار می کشند که او را بزرگ کردند.

دانشگور می گفت ... نه خیال کنید که من قدم
میخواهد به شما روز بگویم سینه سینه آهنگه
بهر حال با شیت آبی میخوابد در آنجا.



حلال مشکلات من

بقعه از صفحه یختم ...

تغرنامه سرگشاده بیروزن و فاقه بخندو او ستا آهنگر
آخرین نامه این هفته برای رفیع تنوع ، به صورت منلوم نوشته شده
است ، البته توجه خواهید داشت که چندان هم منلوم نیست ؛

یکمینشنا دنا و آبدار به سانجوی اسلامي چارخانه اسلامي
حالا که جا عالی (مقصود سانجوی اسلامي چارخانه اسلامي)
است - مترجم / زحمت میکشید و مترجم و نامهای و کلمات آهنگر

حالا که منلوم نیست ؛

عاشقه که من با نظر جناب مستخبرین

تقریباً ششصد و هشتاد و نه روز است ...

عاشقه که من با نظر جناب مستخبرین
تقریباً ششصد و هشتاد و نه روز است ...

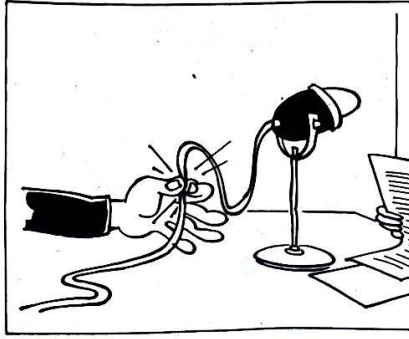
عاشقه که من با نظر جناب مستخبرین
تقریباً ششصد و هشتاد و نه روز است ...

باین اوضاع عادت کرده ایم .

بهر پیدا کردن یک لقمه نان
در میان خلق ایران بوده ایم

باین اوضاع عادت کرده ایم .
بهر پیدا کردن یک لقمه نان
در میان خلق ایران بوده ایم

نگراف به ستاد جام جنگ !
صادق : طومار حاضر ، فوری چقا فرستاد ، فدائی جلسه !



توصیه

ما چندتن از آنهایی که روزگاری
در خیابانهای کوچک پس کوچه های شهر
فریاد می کشیدیم و حکومت اسلامی
میخواستیم پس از گذشت چندماه و سر
رفتن کاسه صبر انقلاب مان دور هم

عاشقه که من با نظر جناب مستخبرین

تقریباً ششصد و هشتاد و نه روز است ...

عاشقه که من با نظر جناب مستخبرین
تقریباً ششصد و هشتاد و نه روز است ...

عاشقه که من با نظر جناب مستخبرین
تقریباً ششصد و هشتاد و نه روز است ...

سوی باران

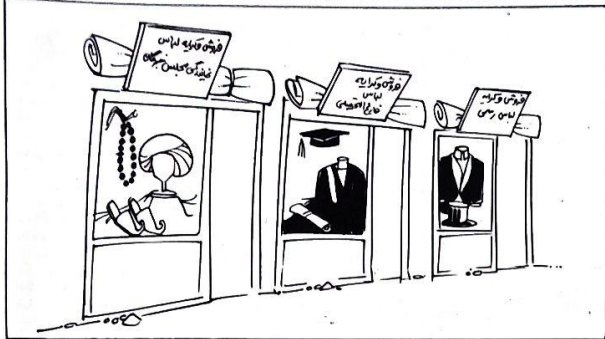
باد باران سواران! آید همی
سوی نحس اشتناق آید همی
سرگون شد تاج و تخت پهلوی
سوی سانسور و چقا آید همی





### اندر بیماری حاجی اسحاق

سه روز بود، حاج اسحق روخت افشاده، هذیان می‌گفت و ریش... حاجه سارا، این در آن در می‌زد که جانش را بجات بدهد، فسمه‌ها را طلب حق و حلالش تک مال شده بود، بلکه یکصد هزار تومان هم چک از او گرفته بودند، خوب - پول است، جان‌گنبد است! دم بدهد خلاص شود. نه اینکه حاج اسحق از کسی نزول نگرفته باشد، نه اینکه استفاده‌های دولابینا نخورده باشد، اما، خدا می‌دانست که این سید غلامحسین را نتوانسته بود تنع بزند، یعنی سید خودش یکبار بنگاره بود، هرمله‌های با هم می‌کردند - برد باسید بود و بعضی وقتها هم بدش را اسکند - می‌کرد و می‌گفت پولش هم تو بازار می‌گردد، به نظر حاجی، تو مشتری هایش تا تو از سید غلامحسین کسی نبود، چون او هوا از ماست می‌گفت و بنه را در هوا نعل می‌کرد، عسده فروشها کمتر با سید طرف حساب - می‌کردند، سرکه چانه می‌زد و زینگی به خرج می‌داد، اما حاج اسحق می‌گفت سید هم کاتب است و کاتب ها همه خوبین خدا هستند و باید با هم کارمایند، گیم را از مشتری منافع کمتری مایند می‌ند.



هفته قبل، سرسبز که حاج اسحق وارد مغازه‌اش شد، دو نفر با دو قمبه مسلسل و هر کدام یک قمبه ریش، یک ماشین و یک برگ احضار، به سراغش آمدند. محترمانه بردندش کمته اما اراده اسمعیل، خوب... کمته شلوع بود و رفت و آمد فراوان، ناچار باید صبری کرد تا نوشتن شود، ظهر نزدیک می‌شد اما کسی خبرش را نمی‌گرفت. حاج اسحق گفت کارش به کلانتری و کمیته می‌افشاد، همیشه برتره گرفتاری هایش را خود تن هم می‌آورد، راستش رفتارشان با سیدها هم، ترس نوی دلش می‌انداخت، کدیفه کشیده بود که یکی از آنها به رفیقش می‌گفت "این هان حاجی نزول کرده است؟" "آدم هایش هم که معلوم بود تو این کمته کارهای هستند، با ناگهی خشم آلود یا ترجمه سبز و رانداشش کرده بودند، بالاخره رفت نزد پدر رشیدی که پشت میز نشسته بود و از وضع خودش سؤال می‌پرسید، جواب شنید که تا گشس هورنایده و پس از پرسش و جو معلوم شد که سید غلامحسین اروا شکایت کرده، آنهم به اتهام نزول خواری... حاجی نصفه جان شد!



گفتیم که حاج اسحق از سید غلامحسین نزول نخورده بود، اما خوب... بالاخره دهانش بومی داد، و اگر انبهای دیگر نبتاش را روایت می‌انداختند و شکایت می‌کردند، کار خراب می‌شد و خیلی هم خراب می‌شد، ضمن اینکه خودش دل می‌داد تا خود را سازد و نسی خواست به رویش بیاورد، نه دلش خالی شده بود، گرفتارنده و دستش به هیچ جا بند نبود، تا سر ظهر که سید غلامحسین آمد، با توپ بر وی یکجه زربریل - رفتند تا طاقی ریش کشیدند... خدمت "آقا" سید گداخت پشت شان را تا انانان که...  
- اسپهالتاس... این حاجی تو این دهسال افلاک کروزار من فرغ کرده... نشسته به جویمو نوشته کرده... نشسته به جروخت و بالا و پایین - به جان

حاج اسحق در رفتی گفت - با سر توبوله نمی‌رفت مانه بردمش! حرف را به سید غلامحسین رساندند، گفت "ده دوازده ساله با حاج اسحق معامله دارم، افلاک پونصد هزار تومان بعل من خورده، از خلعش می‌کنم سیرون، ندایا سید - موم و بهمن خاطر باز سفته‌ها را خورد، تا... انقلاب بیست و سید غلامحسین اغلاسی، ریش گذاشت و دسته جمع کرد و حاج اسحق هورا پس دید و دست به عصا راه می‌رفت، گاهی بیغای می‌کرد که "موم - نومسلمونی - حساب ما با رده، سید هم جواب میداد "تا نه رفتم تو طوبله، حالا باس یا سر درسیام - حاج اسحق به یکی یکی از آقاها موصول شد و بعد سه روز آوردند ولی سید تن در نداد و کار هیچ پیدا کرد.

حاجی جواب نداد و سید غلامحسین هورا برداشت... به هر کسی که می‌برستین این به چک بی تاریخ دوست هزار تومنی با اصل طلبش داره - بیست تا سفته ده هزار تومنی هم بابت فرشت سید غلامحسین بجه را باز کرد، یک بکل یک باطله و امضا، پاره ریخت گفت اطای، حاج اسحق شنید که یکی می‌گوید "این از اون جهوداس... از برختش معلومه، ریختن را که چند روز قبل تو آینه دیده بود بماد آورد - مبراسا بنم مرغی - سینی و بران - چشمه راغ کشیده - چانه دراز و چروک های صورتش را، دیگری گفت.

تاریخ... ماهی ده هزار تومن - مسلمون خدا... تومنی دهشتی... ده ساله دارم میدم نموم نمیته... همنه که تومم به آم نمیره... هر چی جون میکم میدم به این حاجی... ده بگر... افلاک پونصد هزار تومن از من نخوردی؟... ایناهای - اسپه دارکنی...

گفتند که حاج اسحق از سید غلامحسین نزول نخورده بود، اما خوب... بالاخره دهانش بومی داد، و اگر انبهای دیگر نبتاش را روایت می‌انداختند و شکایت می‌کردند، کار خراب می‌شد و خیلی هم خراب می‌شد، ضمن اینکه خودش دل می‌داد تا خود را سازد و نسی خواست به رویش بیاورد، نه دلش خالی شده بود، گرفتارنده و دستش به هیچ جا بند نبود، تا سر ظهر که سید غلامحسین آمد، با توپ بر وی یکجه زربریل - رفتند تا طاقی ریش کشیدند... خدمت "آقا" سید گداخت پشت شان را تا انانان که...  
- اسپهالتاس... این حاجی تو این دهسال افلاک کروزار من فرغ کرده... نشسته به جویمو نوشته کرده... نشسته به جروخت و بالا و پایین - به جان

نام کشورها	صادرات	واردات
امریکا	دست‌الهای یزیدی - کرگی - پشمی	مقدسین فی الارض - انواع مختلف دوره دیده‌ها
فرانسه	کفش‌نمره ۴۴ مدل شارل ژوردن با میکروفن نهجه شده از پوست نازک گامویش.	سوسول - مستکبره - آلوجه - قیسی
انگلیس	متخصصین ماهی گیری در آب گل آلود	خورده طاغوت - الموات - فزازی
ایران	طاغوت عقلمنا - مستکبر - مقدسین فی الارض - مقد فی السوات جسدین شکله مقفوتو - (هزرمند)	مولد طومار - ماشین آلات ارتجاع ساز -
سوریه	چوندهای دماغی شده بسیار گلفت در اشل‌های بزرگ، بازار خرید این شبه‌ساده صادراتی را امریکا اشغال کرده که پس از عمل آوردن آنرا به صورت طومار خام و پخته صادر و معامله مینماید	هزرمیان لفظی

### مرد عمو

بگیرم عمو شده. یعنی از اینطرف صدای شکایت مردم به عرش میرسد، از آنطرف جنتا تیمساروسله آبادی و حیره میگراش در " تأیید اقدامات انقلابی " تیمسار تلگرافات عیدیه " میفرسته و از " هوجای بازی " و تشبیهات مشتی عناصر مرض و ماجراجو و صدا منتهی " مقامات مسئول " مملکتی را " برحذر " مداره.

— به عبارت بهتر، میخوای بگی که وقتی نتیجه اعمال بگی باشه، چه تیمسار مزین، چه ملاحسنی - بله؟

— ها با باریک الله بچه مرشد و به عبارت بهترش: مشک آنست که خود بپوشند آنکسها و سیمای طومارزاده بگوید.

— آتی مرشد  
— جانم بچه مرشد  
— این قضیه مربوطان و سر به کوه و بیابان گذاشتن مردم آن شهر دیکه جریانی چه؟  
— والله آنجا تکیه خیردارم، مردم آنجا بابت نداشتن تا مین جانی و مالی و سیاسی دست به این اقدام زدند.  
— دولت که میگه، تعداد زیادی " مجاهدین " و پاسدار و مأمور برای محافظت آنها به آن شهر فرستاده، نگاه بشنم ما مگر کافی نیست آمدند؟  
— والا... نمیدونم قضیه این الله سیه و آن طفل شیرخوارای که نوبی بفلش گریه و خنده میگردد را شنیدی یا نه؟  
— ماجرا از این قرار بوده که لله با بغول معروف " کتیر " سیاهی چه به بتل سر خیابان ایستاده بوده و برای آرام کردن بچه که زازاز گریه و خنده سر میداده، از مردم کمک میخواست. طبق معمول عدهای دور و برش جمع شده بودند و سعی میکردند بچه را آرام و به مهرسانی و بلاقت " الله سیه دلگرم کنند ولی بچه آرام نگذاشت و زار و خنده میزد و لحظه به لحظه صدای گریه زاریش بالاتر میروفت تا اینکه پسر جهان دیده‌ای از راه میرسد پس از مشاهده ماجرای آن صحنه، بگه میره جلو و بچرا از بتل الله سیه میگه بیرون و با این عمل بچه، مثل مونوری که به سوئیچ سوئیچ میبایستی، بلافاصله آرام میشه و آنوقت پیرمرد جلو چشم ها چوچوچا نما شاگردان داد میزنه: آخ سندهای خنک خدا، این بچه از خود لله سیه میترسه!

— آهان، حالا فهمیدم چی میخوای بگی، میخوای بگی که مردم بیرون هم از خود همین " مجاهدین " و " برقرار کنندگان نظم و امنیت " میترسند، بله؟  
— رحمت... رحمت به آن شیر باکی که تو خوردی، بچه مرشد.

— جناب مرشد  
— لایک، بچه مرشد  
— شنیدی وزیر خارجی در نطقی که بمناسبت سی ام تبریک کرد، چی گفت؟  
— نه شنیدم، چی گفته بود بچه مرشد؟  
— گفته بود در تظاهرات سی ام تبریک بهترین سهم را داشته و خیلی از جریان تظاهرات را من کارگردانی می‌کردم.  
— به مدعا نصد این گفتند ناف زمین

### پیاکنند شکوه تودرز

چاق دیده اراکی  
هشدار برادر که در این عصر و زمانه بخود ندھی دست کبینه تو بیاتسه گر در تو ببینند ز اندوه نفسانسه کچیها، اتوقع هم به وزیر خارجه صدق، یعنی دکتر فاطمی میکنند زیرا که در این لحظه نوی مصدفی الارض گریان داشتی و زنده دست به سر ت کرد با دستخاری خود از خانه درت کرد با صد بدو به راه تشار سدرت کرد بیگاری اگر بی رمق و بی هنرت کرد بیا نکند شکوه، تو نزد کسی دوز زیرا که در این لحظه نوی مصدفی الارض گر بچه تو مرد به پشت، به جهنم یا مقاله خندیده به رشت، به جهنم با که نرسد نان، گم و بیست، به جهنم یا گر که دودغ دم زده نیست به جهنم بیا نکند شکوه، تو نزد کسی دوز گر رفتی بازار که بفروشی خیرت را تا سیر نمایی تکم بی هنرت را یک تلدری آمد، زد و شکست برت را بردت به کمیته بر آورد پدیرت را بیا نکند شکوه، تو نزد کسی دوز زیرا که در این لحظه نوی مصدفی الارض الفسه چو بدیدی که ترا بهره عذاب است هرورده که بشندی همه یوج و سراسات اهرن سوازی دست چنین حرف حسابات کردم بزنی محض خدان من سواب است بیا نکند شکوه، تو نزد کسی دوز زیرا که در این لحظه نوی مصدفی الارض

و ساد بلو حشره ابراکو بدی که با م " آزادی " منتشر می‌شود و خیال میکند که وجود دارد!  
از ساری: ز رفشر



### عجیبا غریبا

به ضرب چماق و هوسار و شمار وزان پس چو زبیراب ما را زدی تو این را نکوسیم ز راه سقط تو آتی که در روز آغاز کار چو در دست بگرفتی از بنده نبض که ای دون من آن دولت ناخجیام تو را ظلم طاعوت جبران کنم تو را مجلسی آورم مثل ماه چنانست کتم شاد و شگول و منت من آنم که همگام مستضعف

ولیکن پس از مدتی گرد و خاک گرفت بخود زست ارساب ها از ایدر همه حرف، حرف من است ز فرمان من گر کنی چون و چندی نت برت رخس مهمان کنم

کنون ای جناب جلالت مآب از این انتخابات و این های و هو چو دانم که از پیش مشت " وکیل " چو فردا برآید بلند آفتاب من این از امارات دانسم همی چنین است رسم سراسی فریب

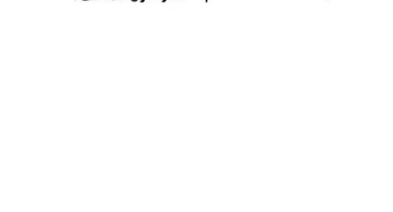


همین امروز با روزنامه فروش محله‌تان قرار حتمی بگذارید که هفته آینده شماره مخصوص آهنگر را برایتان نگهدارد.

سکتی باشه، مگامکنه از قدرت سر سردگان جیره خوری که در دستگهای دولتی رخنه داده مطش باشه مگه تودهنی ویت نامی ها یادش رفت؟  
— با این حساب، بجای اینکه مواظب تنگن هرز و دهانه خلیج فارس و حرکت آن‌ها باشیم، باید چهار جشی مواظب " خودمانی " ها باشیم؟  
— ها باریکاله پسر - تازه داره چشم و گوشت و میشه!  
— پس دلیل نشتی صلوات آخر را بلندتر ختم کن.  
— اللهم صل علی محمد و آل محمد.

### جدید دیوار

دو نفر بد از سالها به یکدیگر رسیدند. اولی: خوب، حالاکه به خواست خدا! رژیم طاغوتی سرنگون شده تو از شعید برکتی، چکار می‌کنی؟  
دومی: والا بنگارم.  
اولی: یعنی اینهمه تحصیلات و مدرک بدردت نمی‌خوره؟ پس از کجا می‌خوری؟  
دومی: الحمدلله اینروزها از زمین و آسمان دارند به خوردمان میندند.  
اولی: چی؟  
دومی: کنگ!

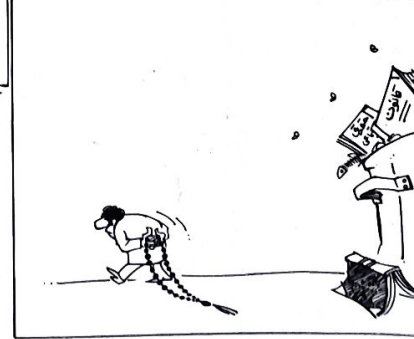


دوشیزه معلقا، صاحب عکس فوق درین کلیه هم‌گلاسی‌هاش شاکرد اول شده‌است.



— صورت اسامی کاندیداهای حزبونو آوردم خدمتون ...

رو وارد خلیج فارس کرده؟  
— برای اینکه به عوامل داخلی خودش دل و جرات بده.  
— که چه؟  
— که به او تا بگه، شما از داخل شروع کنید به قبضه کردن قدرت و منهدم اینجا و آنساده و هوایان را دارم.  
— یعنی خودش قدرت حمله مستقیم را نداره؟



مقایسه وزیر خارجی با دکتر فاطمی قیاس مع الفارق، بله؟  
— میخوام بگم، تکیه بر جای بزرگان نتوان زده بزگراف - مگراساب بزرگی همه آماده شود.  
— آتی مرشد  
— بگو بمله، مرشد  
— آمریکا برای چی ناوگان جنگیش

# آهنگر

زیر نظر شورای نویسندگان

## بی ادب!

از: افراشته

نو چه بی تربیت و بسی ادبی  
شوفر شخصی اعیان و رجال  
مرد که گفته امت چندین بار  
به امثال توها میگویند  
من "بتو" گفته ام از این گلفات  
لازمست اینکه بگویی اینجور!  
حرف را از روی آداب بگو

نو چه تن پرور و راحت طلبی  
نیت اینطور، شتریان، حال!  
هستم از گلفه "تو" من بیزار  
نه به امثال چو من دولتمند  
هست مخصوص همین مردم لات  
فدوی عریض نمودم بحضور  
بتو بنده بمن "آرباب" بگو

چو خودت زشت بود گفتارت  
درب ماشین تو بگیری هرگاه  
کفتی خم نمائی خود را

هست عیب فکرت خانه خراب  
من که رفتم تو شوی غرق چنان  
وقت برگشتن من سبز گرسی  
تو شوی از آمدن تو بیجا ندن نیست  
منی اتاره که کنم، از این نور  
شوفر آنت نرسد چو راستا!  
چو حق داری کاندنر سپرل  
من و او کسرم بخنده قهقهه

بدتر از نکل و یزت رفتارت  
درب نداری ز سر خویشت کلام  
میخسائی دمه امین مد را

اینکه داری تو علاقه بکتاب،  
دهخوان و ده بخوان چه به بخوان!  
که صدا میزنم از یک قدسی  
شوفر آنت بدانند ره قدسی  
تو نیامست بگردانی سر!  
فهدا ز غیب که مقصود کجاست!  
هست وقتی که "رتی" شوی اتول  
کسی آهسته از آئینه نگاه!؟

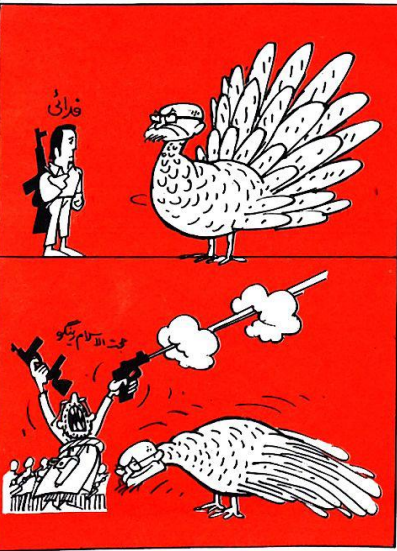
شوفر شخصی اعیان و رجال  
چون شیه شوفر میسدانی  
چونکه داری تو علاقه بکتاب  
چونکه هی مثل فنر تا نشدی  
هست وقتی که "رتی" شوی اتول  
کسی آهسته از آئینه نگاه!

باید البته، که کور و کورال!  
رزم آعیانی کم میسدانی  
چون گفتی تو به آرباب، آرباب  
چونکه هی دولا و سه لا نشدی!  
بروالساعه از اینجا بیرون!

## صبر انقلابی

از: کاکاو

چند ماهی هست من کاری حسابی می کنم  
روز و شب تمرین صبر انقلابی می کنم  
می شود هر دم گران اوراق و من برافشایم  
خوبش را آماده کم خورد و خوابی می کنم  
لافاقل تا شکل میوه باند اندر خاطوم  
گاه و گه نقاشی سبب و کلاسی می کنم  
در نهان از چشم صادقان و مداحان او  
آرزوهای سفید و سرخ و آبی می کنم  
در میان سفره من مرغ کم باید حضور  
آرزوی خوردن آن را غیاسی می کنم  
خواهم روزی اگر شکشوم از سرنوشت انقلاب  
گوش بر گفتمار آقای حسابی می کنم  
خواستم روزی اگر زین بیشتر روشن شوم  
گردشی در یک هوا آفتابی می کنم  
موضع زحمتکشان چون صحابادی روشن است  
لاجرم ترین فن کتکسابی می کنم!



— نمکنن چطوره قربان ؟



— اعدام باید کرد

### تقسیم ثروت

این کتاب کتابفروشی اولی - من تازه می فهمم  
در تقسیم ثروت داره  
کتابفروشی دومی - چطور فهمیدی؟  
کتابفروشی اولی - درست روزاولی که  
این کتاب رو آوردم، سرولکند که پیدا  
شد، تمام دار و ندار و سرمایه رو با  
وسط خیابون بخش و پلا کردن با رذن  
زیر بختتون و بردن.

"فان - فاد"

### باید گفت!

بد باین تیوی و آن رنگ و برش باید گفت  
به چنین قوطی وزیر و زسوس باید گفت  
از کف استودیو تا نوک آنتن همه جا  
به قفا و به جلو ، بام و درش" باید گفت  
بسر فرستنده و گیرنده و آپیکس و فیدر  
به سوپرج و به رزی ، بر دکلش باید گفت  
گر که اینست نمر ، زانهمه فریاد و تلاش  
به همه شاخ و بن و این نموش باید گفت  
گر شود پخش اشعه زسوسوی زسان  
به چنین ایده و آن موی سزش باید گفت  
گر که تحریک شود مرد ز آواز زسوسی  
هم بدین حرکت وهم برافشش باید گفت  
این همه صبر نمودیم باید ظفر  
گر که اینست ظفر ، بر ظفرش باید گفت  
کرده آن قطب فرار ، آمده این قطب دگر  
گر بر آن قطب گفتیم ولی بردگش باید گفت  
بارب این بچه پنگال بسوزن کن زین ملک  
پیش از آدم که بکوه و کمزش باید گفت

### نقش اعداد در انقلاب

از آنجا که حضرت دست اندر کار امور  
ملکتی ، در انتخاب تعداد و نفرات برای  
هر مورد از امری ، ارقام و اعداد مذهبی  
را هم از نظر دور نمی دارند و مناسبات  
می توان از شورای پنج نفری تلویزیون  
— کمیته های چهاره گانه — هفتاد و دو  
تن اعضای مجلس خبرگان نام برد ، لذا  
چهار است که ۱۳۳۰۰۰ تنگی را هم که  
آقایان دستنی دستنی گردندان گذاشتند  
پدیدمان احترام بکنیم و هم به اسرو  
نیاوریم .

### دربهار آزادی

در بهار آزادی چاقهای فراوانی  
روشنیده  
در بهار آزادی گیاهان آدم خوار  
خیلی بیشتر از سایر گیاهان رشد کردند.  
موجود قطعی گرمای مطبوع بهار  
آزادی را نمیخوانند تحمل کنند.  
عده ای در بهار آزادی تنها تخم  
نفاق می کارند.  
در بهار آزادی روی صورت خیلی ها  
ریش سبز شد.  
برای اینکه ثابت کنند در بهار  
آزادی زندان وجود ندارد حتی  
سگلهای بدن سفالک نیز با خود نگرفتند.  
راجه مطبوع بهار آزادی را گیاهان  
هرزه سموم می کنند.  
در بهار آزادی اغلب باران چساق  
می بارد.  
شستم آزادی زیر حرارت خشک  
ارتجاع از سین میورد.  
آشپزیکه بر فیا را آبه کردند از  
بهار سهمی ندارند.  
در بهار آزادی از رشد گلپای  
کافذی جلوگیری شد. ( منظور  
مطبوعات است )  
بهار آزادی در ناحیه ۹۹ درصد  
متوقف شد.  
آشفتنقق بهار زیبا را به باستان  
سوزان تبدیل میکنند.  
متخصص میازبه با بهار آزادی نیز  
میازبه می کنند.  
آزادی هوای است که تنفس میکنیم  
و چاقی است که میخوریم .

### فرض محال، فرض ممکن

بگلم . نویسنده محترم ما

صورت مسئله : همه احزاب و گروهها  
باید از رادیو - تلویزیون استفاده کنند  
سازوی کنند .  
فرض اول : بعضی از گروهها باید نیم  
ساعت از رادیو - تلویزیون استفاده کنند  
و بعضی از گروهها ۹۹/۵ ساعت .  
فرض دوم : همه گروهها باید بنشینند  
پای رادیو - تلویزیون و بطور مساوی  
آن را ببینند و بشنوند .  
فرض علی : همه گروهها باید از نظر  
تصور در یک سطح مساوی باشند تا موافق  
بایراد بود . تلویزیون می نشینند بتوانند  
از آن بطور مساوی استفاده کنند .  
فرض اقتصادی : همه گروهها باید در  
خرید و فروش رادیو قیمت های زیر را  
رعایت کنند .  
رادیو : خرید ۹۰ تومن فروش ۱۰۰  
تومن .  
تلویزیون : خرید ۲۴۰۰ تومن فروش  
۲۵۰۰ تومن .  
استفاده : سازی از رادیو ۱۰ تومن  
استفاده : سازی از تلویزیون ۱۰۰ تومن  
حل المسائل : تساوی عبارات از اینکه  
یک عده ای بنشیند رادیو - تلویزیون  
بنشینند و بنامه بپخش کنند ، یک عده ای  
هم جلوی رادیو - تلویزیون بنشینند  
و بر نامه گوش کنند .

صورت مسئله : سندیکای نویسندگان و  
خبرنگاران مطبوعات در سرمایه بولتن  
ماهیانه مان سوال کرده که : مگر آزادی  
قلم و بیان خواست ملت نبود ؟  
جواب اول : می بخشد اشتباه شده بود .  
جواب دوم : آزادی قلم و بیان خواست  
ملت بود ولی خواست لایحه مطبوعات  
نبود .  
فرض العقل : خواستن نتوانستن است .  
حل المسائل : اگر قرار باشد که خواسته های  
ملت برآورده شود ، پس دولت چکاره  
است .

صورت مسئله : بجای بهره وام مسکن  
کاربرد دریافت خواهد شد .  
فرض اول : اگر بهره وام مسکن ۱۲٪  
باشد کاربرد آن ۲٪ و جمعا شود ۱۴٪  
این است نزول خوری است ولی اگر بهره  
وام هیچ درصد باشد و کاربرد آن ۱۲٪  
این مشود وام بدون بهره .  
فرض دوم : پرداخت وام بدون بهره کار  
سهمی است ، بنابراین باید کارمزدش هم  
زیاد باشد .  
دائرة المعارف : از مرحوم دهخدا تقاضا  
میشود که با یک حرکت انقلابی و از به بهره  
را از کتاب لغتنامه حذف نموده و بجای  
آن واژه : کارمزد را جایگزین نماید .  
ادبیات :

من کیم لیلی و لیلی کیست ؟ من  
هر دو یک روحم اندر دو بدن  
حل المسائل : مهمترین تعصبات بنیادی  
در بنیادهای جامعه همانا تعصبات اساسی  
در اسیما میباشد و سن .  
صورت مسئله : ایران از سرمایه گذارهای  
مشروط خارجی استفاده می کند .  
شرط اول :

## دیجیتال کننده نشریه : نینا پویان